

**نظری بر عمق و همنوایی نوشته جناب «پرتو نادری» و شعر (جنازه سخن) از بانو «صالحه وهاب
و اصل»**

بیا تا گل برافشانیم و می درساغراندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم

از چلچله ها دیگر اثری نیست پرواز دسته جمعی خفاشان از فرارسیدن شب خبر میدهد ابرسیاهی بر فراز آسمان فرهنگ ما در شکل گرفتن است و بازار جهل و خود پرستی رونق تازه ای یافته و هر شیاد و بی دانشی بدون مجوز و مدرکی برای جامعه ای فرهنگی دستور سواد و دانش میدهد، مسئولین فرهنگ باید به دستگاه حاکم ثابت کنند که هیچ رنگ و بویی از فرهنگ و معرفت یک جامعه انسانی، نصیب شان نخواهد شد تا شایسته گی خود را من حیث مسئول فرهنگ و مسایل فرهنگی کشور به عهده نگیرند و این خود کامه گی و وحشیانه و بیداد در صحنه فرهنگ مسئولین و حامیان اصیل فرهنگ باستانی ما را خشمگین ساخته و به احتجاج در مقابل این نا بسامانیها وا میدارد و نویسندگان، ادبا، شعرا و اربابان ذوق را در داخل و خارج کشور به فریاد و فراخوانی به همبستگی عاشقان فرهنگ و حامیان شعر و ادب میکشاند تا با یکدستی و هم پیوستگی دژ مستحکمى برضد این بیداد فرهنگی این دژخیمان بی بند و بار و بی دانش و عاری از سواد و غرور ملی، بسازند و مانع چور و چپاول فرهنگی این وحشیان ظلمت گرا و غارتگر شوند. در داخل افغانستان میهن عزیز ما شخصیت فرهیخته و ادیب و شاعر سر شناس کشور آقای استاد پرتو نادری خشم و غضبش را فریاد زده و به جامعه فرهنگی هشدار میدهد. او با تعجب و درد آنچه را می بیند و باور کرده نمیتواند به دسترس ما میگذارد و ما را به مسئولیت فرهنگی ای که داریم متوجه میسازد، همزمان با این مطلب جالب و دلچسپ استاد نادری تازه ترین شعر هشدار دهنده بزرگ بانوی شیرین سخن و شاعره توانای کشور عزیز ما بانو صالحه جان وهاب و اصل را زیر نام «جنازه سخن» که با درد و تأسف عمیق سروده شده در صفحه شان متوجه شدم که نتوانستم دست از تبصره کوتاهی برنوشته و شعر این دو دوست گرانمایه ام بر گیرم و خاموش نشینم. استاد نادری میگوید :

«امشب یکی از بی مزه ترین برنامه های به «روایت دیگر» را دیدم، برایم بسیار شگفتی انگیز بود که یکی از بانوان پارلمانی که گویا رییس یکی از کمیسیون های مجلس نمایندهگان نیز است، با تبحری!!! که در زبان شناسی داشت سرانجام کشف بزرگ خود را به مردم افغانستان و همه فارسی زبانان جهان آفتابی ساخت که واژه دانشگاه : «اسم خاص» است، در ایران و ما نباید آن را به کار بریم!!!»

چقدر دردناک است کسی که هنوز مفهوم اسم خاص را تا اسم عام نمی داند بر می خیزد و برای گوینده گان یک زبان بزرگ ، با این همه غنای بزرگ فرهنگی، علمی و ادبی دستور صادر می کند که چنین بگویند و چنان نه»

بانو «واهب» این نکته را به شکل منظوم و به زیبایی خاصی چنین تأیید و بیان میدارد

دست ستم بریده سر و گردن ادب

معنی به زیر تیغ جهالت به تاب و تب

هر واژه در اسارت و هر جمله در قفس

مرگ سخن اگر بشنیدی مکن عجب

بلی ! و استاد نادری عاجزانه و صمیمانه خطاب به آن بانوی پارلمانی میگوید : «میخواهم به این بانوی بزرگوار به این دایهٔ مهربان تر از مادر بگویم که ، بزرگوارا ، برو همت کن و سوادت را در زبان خود به اثبات برسان.....!»

تعجب استاد پرتو نادری درینست که میفرماید:

چه دشوار روزگاری است، آنانی که حتا نمی توانند سواد خود را در زبان خود ثابت سازند بر خاسته و خود را برای دیگران « ترافیک زبان » می سازند و در چهار راهی زبان های این سرزمین ایستاده و با اشپلاق تعصب هی چور می زنند، که زینهار دانشگاه مگویی که این واژه وحدت ملی را تخریب می کند ! من نمی دانم این حق را برای این آقایون و خانم چه کسی داده است که حتا می خواهند بر سخن گفتن مردم به زبان مادری شان نیز خط قرمز بکشند».....!!!

بانو «واهب» با آه و افسوس «نادری را تسلی داده میگوید

دانش به دست واژه فروشان بیسواد

زخمی به حال مرگ، کند زندگی طلب

امروز قتل و غارت و دزدی و خون و مرگ

جای سواد و دانش و علم است منتخب

استاد پرتو نادری شعله های سوزندهٔ قلبش را از زبان با کلمات چنین بیرون میکشد....

«وقتی این بانوی بزرگوار!!! دستور تبعید واژه دانشگاه را بیان می داشت من به واژگان دیگری می اندیشیدم که نکند پارلمان افغانستان حکم اخراج آن ها را به گناه خویشاوندی با واژه دانشگاه صادر کند:

گذرگاه، لشکرگاه، نظرگاه، آوردگاه، خوابگاه، پرورشگاه، زایشگاه، نمایشگاه، درگاه، بارگاه، آرامگاه، نیایشگاه، آن گاه، ایستگاه، پیشگاه، شبانگاه، شامگاه، ادبگاه، گلوگاه، نمازگاه، ناگاه، سحرگاه،

پروازگاه، خرمن گاه، جلوه گاه، حرمگاه، قربانگاه، سحرگاه، خلوتگاه، پرتگاه، جلوه گاه، آموزشگاه، اندیشه‌گاه، جایگاه، پناهگاه، دستگاه، نحرگاه..... دانشگاه....

صد ها واژه دیگر، آن چه که پرسش بر انگیز است، این است که در میان این همه واژگان چرا تنها واژه « دانشگاه » می شود ایرانی . این بیشتر از یک بهانه مُضحک چیز دیگری نیست که می خواهند یک سیاست سیاه تفوق طلبانه زبانی را در پشت سر آن پنهان کنند!

از مدت زمانی متوجه شده ام که شماری بخش های از تاریخ و فرهنگ و زبان این سرزمین را به ایران می بخشند! خیلی سخاوتمندانه!!!»

بانو واهب که قلب زخمی تر از استاد نادری دارد دردش را در همنوایی با «نادری» چنین قالب میکند

هر واژه پاره ، پاره و هر حرف خون چکان

از بس کتاب ها شده بر آتش از غضب

از بی ثباتی هرکی دهد نخبه های ما

بر اصل مُلک و قوم و تبار خودش نسب

پرتونادری گفته های خانم «واهب» را با دل و جان می پذیرد و ابراز نظر میکند:

«من تصور نمی کنم که کسی مخالف کاربرد واژه پوهنتون باشد، این یک حق همگانی است! به همین گونه هیچ کسی حق ندارد که تا کسی را ناگزیر سازد که نتواند واژگان زبان مادری خود را به کار برد، و نتواند بنویسد و بگوید و بنویسد « دانشگاه » . من زمانی که به پشتو سخن می گویم ، ان گاه می گویم « پوهنتون » ؛ ولی ان گاه که به فارسی دری می نویسم و یا سخن می گویم ، واژه دانشگاه را به کار می برم و در این پیوند هیچ گونه ممانعتی را به رسمیت نمی شناسم!!!»

زبان بشقابک اشک نیست که کسی به ما تعارف کرده باشد که اگر بخواهد دوباره باز ستاند!!! به گمانم سیاست بیرون سازی واژگان اصیل یک زبان که عمدتاً هم اکنون فارسی دری با آن در کشور رو به رو است، خود یک خشونت فرهنگی و یک خشونت ساختاری فرهنگی است!!! در برابر چنین خشونتی باید استوار ایستاد و مبارزه کرد!!!»

بانو «واهب» که خودش را در برابر این تهاجمات فرهنگی و خشونت های نامبرده از زبان استاد نادری در اقلیت احساس میکند غزلش را با این مصراع جمع بندی نموده فردای فرهنگ و ادب کشورش را چنین تصویر میکند.

ترکیب واژه های ز معنا تهی به شعر

فریاد و اشک اهل قلم را شود سبب

بر دوش میکشد جسد هر کتاب خویش

اهل قلم که خون دلش خورده روز و شب

میرد به ذهن گور، سخن های بی کفن

«واهب» بخوان جنازه دانش به زیر لب

با جنازه خواندن زیر لب میخواد سراینده " واهب " جامعه فرهنگی راتکانی داده و از خواب غفلت بیدار سازد که تا پیش از اینکه دیر شده بجنبید و دست به کار شوید و یک سد محکمی جلو این سیل وحشت بنا کنید وگر نه بنای خانه فرهنگ ما خراب خواهد شد

حال میدانم منظور حافظ عاشق و عارف اهل حال چه بوده وقتی فریاد می کشیده که :

طوق زرین همه بر گردن خر می بینم

دوستان عزیز و محترم این مسأله، مسأله شخصی کسی نیست این یک مشکل اجتماعی است که دامن گیر همه ما است . بزرگان جهان فرهنگ، اربابان ذوق و عاشقان فرهنگ غنی و باستانی کشور و نویسندگان و شعرای مسؤل و مبارز همیشه

وقتی چهره زشت و کثیف جهل را دیدند که با چنگال خونین و بیرحمش بر گلوی فرهنگ کشور می فشارد، فوراً بنا بر مسئولیت فرهنگی و اجتماعی ای که دارند زنگ خطر زدند و به مردم و اجتماع خود هشدار داده اند که از خواب غفلت بر خیزید و به حساب این تفرقه اندازان سیاه اندیش برسید. زیرا این گروه نارس و هیچدان برای حفظ جاه و قدرت خود حتی از قربانی فرهنگ باستانی و ارزشهای معنوی ما هم شرم و هراسی ندارند. شعر خانم و هاب واصل را یکبار بطور مکمل میگذارم تا عمق شعر با ادای کامل مصارع برخوردارنده واضح گردد.

جنازه سخن

دست ستم بریده سر و گردن ادب

معنی به زیر تیغ جهالت به تاب و تب

هر واژه در اسارت و هر جمله در قفس

مرگ سخن اگر بشنیدی مکن عجب

ترکیب واژه های ز معنا تهی به شعر

فریاد و اشک اهل قلم را شود سبب

دانش به دست واژه فروشان بیسواد

زخمی به حال مرگ، کند زندگی طالب

امروز قتل و غارت و دزدی و خون و مرگ

جای سواد و دانش و علم است منتخب

بر دوش میکشد جسد هر کتاب خویش

اهل قلم که خون دلش خورده روز و شب
از بی ثباتی هرکی دهد نخبه های ما
بر اصل مُلک و قوم و تبار خودش نسب
هر واژه پاره ، پاره و هر حرف خون چکان
از بس کتاب ها شده بر آتش از غضب
میرد به ذهن گورسخن های بی کفن
«واهب» بخوان جنازه دانش به زیر لب

25- 05-2013

شعر " جنازه سخن " تنها یک پارچه شعر زیبا بی نیست، بلکه از نبوغ خدا داد شعری وقریحه توانا و قلب گرم وروح حساس و احساس مسؤلیت سراینده آن نسبت به جهان شعر وادب فرهنگ پُربارومیراث کهن اجداد و نیاکان ما صحبت میکند. وی همزمان با احساس تأثر عمیقش میخواهد، از انحطاط و از هم پاشیدگی و فرو ریختن این کاخ فاخر و با شکوه شعروادب، به همه صاحبان ذوق، قلم بدستان مسؤل و تشنه گان زلال حیات بخش شعرناب و زیبا پرستان، هُشدار دهد . که برای نجات و حفظ و توسعه این میراث کهن اجداد و نیاکان خود همه با هم کمر همت بندند و قدری با این گوهر پُربها و میراث ارزشمند خود مسؤلانه برخوردنمایند . تا هر جُغد و خَفاشی را توانایی این نباشد که در لانه و منزلگه عقابان جوینده جا گردند. خالصانه تمنا میکنم تا عاشقان شعروادب درمقابل تشعشع و نُورانیت این شعر خورشید گونه با نو " واهب " جادوگر میدان زیبا آفرینی، چشمان شان را نه بسته، پیام زیبا و پر مفهومی نهفته در آن را درک کرده ، و به " دست ستم اجازه ندهند که سر و گردن ادب را ببرد " زیرا این تخیلیست که سراینده شعر " واهب " را به وحشت می اندازد. وی با انتهای تأثر و چشم باز می بیند که " معنا در زیر تیغ جهالت می تپد، واژه ها در اسارت و جملات در قفس در بند اند ". روی این اساس به قلم بدستان، عاشقان شعر وادب، صاحبان ذوق و زیبا پرستان هُشدار میدهد که اگر امروز، با این رَوَند فعلی درجهان فرهنگ به شکل عام و در بخش شعر وادب به شکل خاص آن بر خورد مسؤلانه صورت نگیرد و مسؤلین امر که هیچکسی به جز از اهل شعر وادب و دست اندر کاران راستین فرهنگ و نویسندگان صادق و متعهد نیستند، نجنبند . و در مقابل این همه بی مسؤلیتی فرهنگی دست به کار نشوند، خدای نخواستہ به زودی شاهد مرگ «سخن» و شهادت واژه ها خواهیم بود. آیا حیف نیست که پاسداران واقعی فرهنگ و حامیان شعر وادب در اثر غفلت و سهل انگاری های نا مسؤلانه شان، این باغ زیبا و معطر شعر وادب را دستخوش بی بند باری های همچو کرگسان بی ذوق و هیچدان نموده وجود شان را ازین جهان پر غنا پاک ن سازند؟

بلی؛ حیف است!!

زیرا درین باغ خوش عطر و بُو، به جای این کرگسان و هیچدانان، به بلبلان خوشنوا بی ضرورت است تا با چهچه زدنهای روحنواز شان روح خسته ما را نوازش دهند و ما را به زندگی و عاشق پیشه گی تشویق و آماده نمایند . سراینده این شعر " واهب " کوشیده است با تمام دلهره گی ها و انزجاری که نسبت به این خود کامه گی ها و تاخت و تازهای بی نسب و بی مورد و تاراج و ویرانی که درجهان

شعر و ادب، بر فرهنگ باستان و تاریخی ما وارد میشود، باز هم دروازه امید را بر روی کسی نه بندد و میگوید " **زخمی به حال مرگ، کند زندگی طلب** " یعنی این فرهنگ با عظمت و قوی هنوز نمرده است بلکه از طرف عده بی بند و بار، خود پرست و بی مسؤلیتی مورد حمله و تاخت و تاز های جاهلانۀ قرار گرفته است، مجروح شده است، که این خود یک - هشدار - خیلی جدی و مهم است برای فرهنگیان و عاشقان زبان و ادب . خوشبختانه هنوز چانس نجات برای فرهنگ کهن و بزرگ ما هست . باید متحدانه کمر همت بست و دست به کار شد و مُشت محکمی بر دهان همه شیادان و دکانداران فرهنگ فروش زد و به هیچ بیسواد و نادانی اجازه داد تا با بی حرمتی و تجاوز بر ارزش های با عظمت فرهنگی و ادبی ما بر خوردی داشته باشد. و به پاس لحظات زیبا و پُر کیف ولذتی که بزرگ بانوی عاشق پیشۀ ما " و اهب " با زلال حیات بخش و روحنواز اشعار زیبایش به ما همیشه با لطف و مهربانی بخشیده ، نباید برایش اجازه بدهیم که - جنازه دانش را زیر لب بخواند -

همه عزیزان فرهنگ دوستی که علاقه مند به متن کامل مضمون استاد پرتو نادری باشند،
میتوانند آن را در صفحه فیس بوک خود استاد نادری مطالعه فرمایند